

ملك ركن الدين محمد ملقب به شمس الدين كهين

ملك ركن الدين محمد که ملقب و معروف به شمس الدين كهين است، دومین پادشاهی است که از خاندان داکرت، به سلطنت رسیده، مدت بیست و هشت سال زمام امور پاره ای از کشور مارادر دست داشت. جز مدت قایلی که شهر هرات، مرکز فرمانروائی او بود که جسته جسته پنج سال میشود، ایام دیگر زمامداری خویش را در قلعه خیسا رسپری کرده است وی متعلق به اخلاق پسندیده، فرمانروائی متواضع و فروتن و انزوا پسند و با دشاه دادگر و عادل بود چنانکه مردم هرات پس از وفات شمس الدين بزرگ تاجاوس اوسخت در حال پریشانی و محمعه بسر میبردند ولی وقتیکه او بر سریر حکومت هرات جلوس کرد همه در پرتو داد وی مرفه الحال گردیده بزراعت و عمارت پرداختند.

شمس الدين بزرگ از همه فرزندان خود او را بیشتر دوست داشت و در سفرهای بسیار مهم و براهمراه خود میبرد چنانکه در سال ۶۶۳ چون شمس الدين بزرگ (۱) در اثر دسیسه ملك تاج الدين خا رومر کفای شهنه هرات بدیدار شهزاده تبسین اغول رفت ملك ركن الدين معمد نیز جزوشوکت بدر بود وقتیکه تاج الدين خا ر در امرها که مسئول شد و خطایش ثابت گردید تبسین اغول او را به شمس الدين بزرگ تسلیم کرد تا او را کیفر دهد یا عفو کند در این اثنا ملك و پسر تسلیم دوتن از سرداران سپاه وسی تن از ملازمان خود کرد که او را به هرات ببرند. ملك ركن الدين محمد چون جوان بر حررات و خون گرمی بود بنا خود را ندیده کرد که اگر ملك تاج الدين بدین ترتیب در هرات برسد شاید مورد عفو قرار گیرد و بار دیگر در فرصت مناسب فتنه دیگر برانگیزد. اربنر او را در رباط حمزه، به قتل رسانید وقتیکه خبر قتل آن مرد به ملك رسید برافروخته خاطر گشت و علت کشته شدن او را پرسید در پاسخش گفتند که ملك زاده او را کشته است شمس الدين بزرگ چون پسر را بغایت دوست داشت بوی هیچ نکفت تا مبادا آزرده خاطر شود. همین امر علقه پدر را به پسر بخوبی میرساند و همچنان با پدر خویش در سفر اخرین او بعراق رفت (۲) و در آنرا مرا باقا بدر بند سروان تبعید شد و آخر بن دقایق زندگی پدر را متناً سفانه درك نکرد.

۱- تاریخ نامه هرات ص ۲۷۹ - ۲۸۴ ج کلکته

۲- حبیب السیر ج ۳ ص ۶۹ ج هند

جلوس ملك ركن الدين
بر سر ير حكومت هرات

پس از درگذشت ملك شمس الدين در «تبریز»
در شهر هرات هرج و مرجی پدید آمده ، هر
زبر دستی برزیر دست خود تجاوز می‌کرد

و حق او را میر بود. چه تا وقتی که ملك در هرات بود احدی جرئت نمی‌کرد
برضایف تراز خویش تعدی کند و همه در پرتو عدالت او با کمال راحت و خاطر
آسوده بسر میبردند در سال ۶۷۷ تبسین آغل در هرات فرود آمد (۱) شهری دید
بی سامان و مردمی دید پریشان، علت آن نابسامانی را از مردم پرسید. در پاسخ
گفتند که تاملک شمس الدين در اینجا زمامدار بود هم شهر سامان داشت و هم مردم
در پناه داد او در امان بودند اما پس از درگذشت وی در اثر تجاوز زبرستان برزیر
دستان شهر و مردم آن بدین حال دچار گردیده‌اند. تبسین موضوع را به اطلاع اباقا
رسانید و از وی خواهش کرد که فرمانروائی ولایت هرات را به فرزند تاملک شمس الدين
ملك ركن الدين تفویض دارد. در این اثنا ملك ركن الدين در اردوی اباقا بسر
میبرد. خان مغل او را به نزد خود خواسته فرمان حکومت هرات را بنام او صادر کرد.
و همچنان امر نمود که او را به لقب پدرش یاد کنند. و از همین وقت به بعد ملك ركن به
لقب شمس الدين کهین (کوچکتر) ملقب و معروف گردید. شمس الدين در سال
۶۷۷ هجری بشهر هرات وارد گردید. و تمام همت خود را به آبادی هرات متوجه
گردانیده و بعدالت و رعیت پروری اهتمام کامل داشت.

ملك شمس الدين پس از آنکه امور شهر هرات را نظم و نسق کامل داد. در
سال ۶۷۹ هجری برای تنظیم امور ولایت غور بسوی «خیسار» حرکت کرد. و قتی که
در قلعه خیسار فرود آمد مردم غور را مورد نوازش قرار داده آنرا بزراعت و عمارت
تشریف و ترغیب کرد. و حراست قلعه‌های آنولار را به کوتوالان مورد اعتماد خویش سپرد.

ملك شمس الدين کهین و قتی که از تنظیم امور

فتح قندهار

ولایت غور فراغت یافت بعد از یکسال اقامت

در آنولاء در سال ۶۸۰ بالشکر فراوان که از غور، غر جستان، هرات اسفزار ،
ازاب ، تولک گرد آمده بودند برای فتح قندهار بسوی آندیار رهسپار گردید.

(۱) روضة الصفاء ج ۴ ص ۲۲۲ ج هند.

چه حاکم قندهار سر از فرمان برداری او بر نافته بود ملک و سپاهیانش پس از بیست و یک روز (۱) پهای قلعه قندهار رسیدند و آنرا در محاصره گرفتند در نتیجه جنگ سختی در میان طرفین بوقوع پیوست بعد یک هفته خون از چهار سو در جریان افتاد. بالاخره پس از چهارده روز محاصره و جنگ اشکر پان ملک غاب آمده قلعه قندهار را بکشو دند و باغنا بمیشمار بسوی دیار خویش برگشتند. ناگفته نباید گذاشت که ملک شمس الدین کهن در تمام دوره حکومت خود تنها به قندهار لشکر کشیده و بس.

ملک در سال ۱۸۱ از قلعه خیصار برخاست و بار دیگر به هرات نشست و یکسال را در آنجا بسر رسانید. چون اباقاخان قائل پدر او در سال ۶۸۰ در گذشت و برادرش احمد تکودار در سال ۶۸۱ جانشین او شد و در این اثنا در دربار ایلخانان هرج و مرج شدیدی رونما گردیده بود چه عده ای طرفدار فرزند اباقا، ارغون خان، بودند و گروهی به طرفداری تکودار برخاسته و او را لایق مسندشاهی میدانستند و جمعی هم از پسر دیگر هلاکو، منگو تیمور، جانشیناری میکردند. ملک شمس الدین چون به هیچ کدام این سه دسته تمایل نداشت لذا مصلحت را در آن دید که به قلعه خیصار برود تا دیده شود که مسند اباقا به کدام یک از آن سه شخص تعلق میگیرد. در سال ۶۸۲ پسر خود ملک علاء الدین (۲) را پس از یک سلسله پند و اندرز در باره زمامداری و رعیت پروری به حکومت هرات منصوب گردانید و خود بسوی قلعه خیصار رهسپار گردید. در سال ۶۸۴ یعنی پس از یکسال از جلوس ارغون خان بر سریر خانی، هندو نویمان یکی از یاران ارغون را که تا تیمور نام داشت به نسبت دشمنی به قتل رسانید. و یکسال را در حال خوف بسر برد پس در سال ۶۸۵ به ملک شمس الدین در قلعه خیصار پناهانده شد و وی آن مرد باغی و مفسد را به زد ارغون خان فرستاد و او در عوض تحف و خلعت های شاز برای ملک ارسال داشت. ولی این امر بردوستان هندو نویمان که در دربار ارغون خان بودند سخت گران آمد و نتوانستند

(۱) تاریخ نامه هرات ص ۲۷۰ ج کلکته.

(۲) تاریخ نامه هرات ص ۳۷۴ ج کلکته. صاحب روضه الصفاء میگوید که ملک شمس الدین پسر خویش جلال الدین دادر هرات به نیابت گذاشت. در اینجا دو احتمال موجود است یا جلال الدین لقب دیگر ملک علاء الدین است یا شاید پسر دیگر ملک شمس الدین دادای این نام بالقب بوده (والله العالم) مراجعه شود به ج ۴ ص ۲۲۲ همان کتاب.

از ملك شمس الدين در حضور او سمایت کردند. و قتیکه این خبر بسمع ملك رسید تصمیم گرفت که در آینده قلعه خیصار را ترك نکوید تا مانند پدر خود بدام مکر و حیلۀ دربار اعراب گرفتار نکرده ملك علاءالدین هم حکومت هرات را بحال خود گذاشت و خود را در قلعه خیصار بخدمت پدر رسانید. ملك در این تصمیم خویش چنین ثبات ورزید که حتی امیر نوروز و قتیکه از او خواہش کرد که در هرات بیاید و زمام امور آن ولایت را بدست بگیرد پذیرفت و نامه او را پاسخ منفی داد (۱).

بدین ترتیب ملك شمس الدين كهین دست از حکومت وز ما مداری هرات برداشت و در قلعه خیصار بکنج انزوا خزید. و تا اخیر عمر بعبادت و نماز پرداخت. بالاخره در ۱۲ صفر ۷۰۵ هـ سپتامبر ۱۳۰۵ م (۲) در حالیکه پسرش فخرالدین با اوج قدرت خود رسیده بود در قلعه خیساورد گذشت. مولانا حکیم سعدالدین غوری در تاریخ وفات او رباعی ذیل را گفته است:

روز پنجشنبه از سفرده ود و سال هجرت رسید هفتصد و پنج
شمس دین کورت خسرو آفاق شد به فردوس زین سرای سپنج (۳)
ملك فخرالدین در هرات پس از هفت روز خبر وفات پدر را شنیده و بغایت متأثر گردید و در مسجد جامع اقامه عزای پدر نمود و بعد از هفت روز مجلس حتم قرآن مجید نیز ترتیب داد

ملك فخرالدین ابن ملك رکن الدین (شمس الدین كهین)

ملك فخرالدین در سلسلۀ آل شمس خوارانی نام و نشان بیگانی است و دورۀ کوتاه زمامداری او شاهد بسی حوادث مهم مانند کشته شدن امیر نوروز و دانشمند بهادر است که در سر نوشت ایلخانان تأثیر مهمی داشته، و بعد از ظهور تاتار شاید اولین باری است که یکی از سرداران مغل بدست یکتن از سر بازان رشید و مبارز این خاک بطرز بسیار جالبی مغلوب واقع میشود. وی از مراحل نخست زندگی در کنار شمشیر تربیت یافته و گوئی شیر از بستان تیر خورده بود. هم سلحشور و هم سخنور بود در اجرای دستورات دینی فوق العاده اهتمام میورزید چنانکه در دورۀ زمامداری خویش امر اکیده صادر کرده بود که زنان در روز

(۱) مراجعه شود به روضة الصفا ج ۴ ص ۲۲۲ چ هند.

۲ - مراجعه شود به کتاب از سعدی تا جامی ص ۱۹۶ چ تهران

۳ - حبیب السیر ج ۳ ص ۶۹ چ هند

از خانه بیرون نشوند و قاریان در پیشروی تابوت مردگان قرآن نخوانند چه این عمل
راहतك حرمت كلام خدا میداندست. و همچنان شراب خواران را به گل کشیدن و خشت
مالیدن کیفر میداد تادر آینده به ارتکاب چنین عمل زشت مبادرت نکنند ولی خود
همواره از باده گلرنك کام بر میگرفت و هر شب مجلس انس و طرب ترتیب میداد.
و سیفی مورخ درباره امر معروف و نهی منکر مَلِك رکن الدین فصل مخصوصی
نوشته است که ما برای تائید گفته خود قسمت حساس آنرا در اینجا التقاط میکنیم:
« چون شهر سنه سبع مائه در آمد درین سال ملک مرحوم فخرالدوله والدین طاب
نراه و جعل الجنة مشوا حکم فرمود که عورات بروز از خانه بدر نیایند و هر عورتی
که بروز بیرون آید شمس الدین قادسی که محتسب است بجادر او را سیاه کند
و او را سر برهنه بچلنتها و کویها برآورد تا تجربه دیگران باشد و نوحه کران
و مغلنشان بما تمها رفتن منع کرد و مقر بان (؟) از آنکه در بیش تابوت قرآن
خوانند نهی فرمود و خرابات را برانداخت و مقامران راست و ریش تراشیده بیازار
بر آورد و شراب خوار کان را بعد از اقامت حدود شرع نبوی درز نجیر کشید
و بکار گل کشیدن و خشت زدن مامور گردانید... و با وجود این همه امر معروف
و نهی منکر البته هر شب آواز جنک و نغمه عود شنیدی و شراب صافی نوشیدی...
چون راح روح افزای روح بروز در مزاج او اثر کردی بفرمودی تار اویان
بآز خوش اشعار دلکش خواندندی... (۱)

دوره زمامداری اودر هرات با سلطنت محمود غازان و اولجا یغو تصادف
کرد و در موقعیکه پدرش در قلعه خیساار بسر میبرد اودر آنسامان (هرات) قدرت
فوق العاده بهم رسانیده بود. و با اولجا یغو سخت مخالفت کرد که در اثر آن
داشتمند بهادر بدست جلال الدین محمد سام کشته گردید. اما فرمائید
مستقلانه ملک فخر الدین از سال ۷۰۵ که پدرش درگذشت آغاز میشود و متاسفانه
بیش از یکسال دوام نمی یابد و اینک بار عایت ایجاز بشرح زندگی پر ماجرای
اومیپر دازیم: